پاسخ به سؤالاتی که دوستان مسلمان می پرسند

1. گناه آدم و حوا به ارث نمي رسد .

براي پاسخ به اين سوال ابتدا بايد بدانيم كه آدم و حوا چه گناهي مرتكب شدند . گناه آنها اين بود كه از ميوه اي كه خدا ممنوع كرده بود خوردند . اما بايد بدانيم آن ميوه چه ميوه اي بود . آن ميوه ، ميوه معرفت نيك و بد بود . يعني ميوه اي كه آدم و حوا بعد از خوردن آن نيكي و بدي ، خير و شر و زشت و زيبا را درك كردند . پس قبل از آن گناه مفهومي نداشت . آدم و حوا عريان بودند اما متوجه نبودند ! پس زشت و زيبا را احساس نمي كردند . اما وقتي از آن ميوه خوردند فهميدند كه عريانند . پس وقتي آن ميوه را خوردند معني گناه را فهميدند و در واقع گناه در ذات انسان قرار گرفت . بله ، بعد از آن بود كه گناه وارد زمين شد . پس اگر حتي گناه آدم و حوا به ارث نرسد ، انسان ها ذاتاً گناهكارند . گناه چيست ؟ گناه يعني نافرماني كردن . طفلي را در نظر داشته باشيد . در ذات اين طفل نافرماني كردن (گناه) وجود دارد . تا كنون كودكي را ديده ايد كه هميشه به حرف مادر و پدر خود باشد و هيچگاه نافرماني نكند ؟ اين مثال بسيار كوچكي است از گناهي كه در ذات انسان قرار دارد ـ در واقع آدم و حوا با خوردن آن ميوه گناه را در ذات نسلهاي بعد قرار داده است (گناه ارثي) . مثال بعدي مثال دو طفل دوقلوي شير خواره است . در اين دو طفل مي بينيم كه با گريه هاي خود بر سر شير مادر دعوا مي كنند و مادر را گول مي زنند .

نكته بعدي اين است كه اگر گناه آدم و حوا به ارث رسيده باشد ، در نتيجه جزاي آن نيز بايد به ارث برسد . پس بايد بدانيم كه جزاي گناه چيست . همانطور كه در عهد عتيق و حتي عهد جديد گفته شده ، جزاي گناه مرگ است . اما مرگ چيست ؟ به نظر من ، مرگ روحي يعني دور بودن از خدا . اين نظر من در كتاب پيدايش نيز مكشوف است . خدا به آدم و حوا گفت كه اگر از آن ميوه بخورند خواهند مرد . آنها هميشه با خدا بودند و او را مي ديدند و حتي با او راه مي رفتند . اما وقتي آنها آن ميوه را مي خورند نمي ميرند بلكه از خدا دور مي شوند . پس در واقع مرگ روح ، يعني دوري از خدا . دانستيم كه جزاي آدم و حوا دور شدن از خدا بود . اما آيا جزاي اين گناه به نسلهاي بعد ارث رسيد ؟ همانطور كه مي بينيم انسان از خدا دور است . گفتم كه آدم و حوا خدا را مي ديدند و با او راه مي رفتند . اما آيا ما هم خدا را مي بينيم و با او راه مي رويم و صحبت مي كنيم ؟ خير . پس جزاي گناه آدم و حوا به ما ارث رسيده است ، پس گناه آنها به ارث رسيده است . از نظر ژنتيكي هم ذات هر شخص از طريق ماده وراثتي به نسلهاي بعد به ارث مي رسد ، پس هر كس كه به وسيله رابطه جنسي به دنيا مي آيد ، گناه آدم و حوا به او به ارث مي رسد .

در ضمن بايد يادمان باشد كه آدم و حوا اولين گناه را در بين انسان ها انجام دادند (البته اولين گناه جهان را شيطان كرد) . پس آنها گناه را وارد زمين كردند .

وقتي ريشه درختي فاسد شود ، كل آن درخت فاسد مي شود ، همچنين است در انسان .

* * *

2. پيامبران بي گناه بودند .

اين سو تفاهم به اين دليل پيش مي آيد كه مي گويند اگر پيامبران گناهكار بودند چگونه انسان ها را هدايت مي كردند ؟ ما بايد يادمان باشد كه پيامبران قبل از اينكه هادي انسان ها باشند ، خود كاملا

انسان اند . پس ذات گناهكار انساني در آنها نيز وجود دارد . گناه چيزي نيست كه به آساني بشود بر آن غلبه كرد . همچنين در زمان پيامبران ، شريعت وجود داشت و انجام ندادن هر يك از رسوم شريعت ، گناه محسوب مي شد . انجام دادن تمام رسومات شريعت كاري غير ممكن براي انسان بود . مثلا يكي از احكام ده فرمان اين است كه « آدم نكش » . در حاليكه در پيامبران مي بينيم كه در جنگ ها شركت مي كنند و آدم مي كشند . يا حتي پيامبراني كه زنا مي كنند . مثال ساده اي از گناهي كه يكي از پيامبران انجام داد گناه يونس بود كه از خدا نافرماني كرد و به شهري كه او گفته بود نرفت و به اين خاطر سه روز در بدن نهنگ زنداني شد .

گناه يعني نافرماني كردن و اجرا نكردن اراده خدا . هيچ كس نتوانسته است تمام خواسته هاي خدا را انجام دهد .

دانستيم كه گناه آدم و حوا به ارث رسيده است و آنها با انجام دادن آن گناه ، گناه را در ذات انسان قرار دادند . وقتي انسان ها از خدا دور شدند ، كم كم او را فراموش كردند و به دنبال خدايان ديگر رفتند و براي خود بت ساختند و حتي افرادي سود جو خود را خدا مي ناميدند . در اين بين ، در قوم بني اسراييل كه قوم منتخب خدا بود ، افرادي پيدا شدند كه به خداي يكتا ايمان آوردند . فرق اين افراد با بقيه مردم در اين نبود كه آنها گناهي نداشتند ، بلكه آنها خداي واحد را شناختند و خدا به همين دليل آنها را براي هدايت مردم انتخاب كرد . اما با اين وجود آنها نيز انسان بودند و گناهكار . آنها هم وسوسه مي شدند و گاه پيروز مي شدند و گاه شكست مي خوردند ، چون كاملا انسان بودند . در زير ، با مثالي اين موضوع را توضيح مي دهم .

فرض كنيد انسان ها در پايين دره اي باشند و خدا در بالاي دره (در واقع اين دره را آدم و حوا درست كردند و به موجب همين همه انسان ها در آن دره (گناه) متولد شدند . بعد از مدتي كه آدم و حوا آن دره را ساختند ، بعضي انسان ها راه درست به طرف بالا را فراموش كردند و به راه هاي كج رفتند . در بين اين انسان ها افرادي بودند كه سر خود را بالا مي كردند و نوري را در بالا مي ديدند و راه درست را پيدا مي كردند . اما اين دره بسيار مرتفع بود و انسان ها – حتي آنهايي كه راه درست را پيدا مي كردند (پيامبران) – نمي توانستند به بالاي دره برسند . بعضي راه را كلا اشتباه مي رفتند و بعضي راه را پيدا مي كردند اما در بين راه باز آن را گم مي كردند ، دوباره به بالا نگاه مي كردند و راه درست را پيدا مي كردند و در بين راه باز گم مي كردند . در هر صورت هيچكدام يك از آنها نتوانستند به بالاي دره برسند . اما خدا (مسيح) خود از بالا به پايين آمد . از خود انسان ها هم پايين تر رفت ، تا هر كس كه مي خواهد به بالاي دره برسد پاهايش را روي شانه او گذارد و او خود آن شخص را به بالا برد .

شما در تاريخ هم مي بينيد كه همواره قهرمانان را بزرگ مي كنند و آنطور جلوه مي دهند كه انگار آن شخص هيچ اشتباهي در زندگي نداشته است و فقط به فكر مردم بوده اند و همواره انسان هاي خوبي بوده اند . اما كمتر پيش مي آيد كه از اشتباهات اين اسطوره ها نوشته شده باشد . به همين صورت داستان پيامبران است كه بعضي افراد پيامبران را اسطوره هايي مي دانند كه هيچ اشتباه و گناهي در زندگي نداشته اند . اما تفاوت كتابمقدس با بقيه كتاب ها در اين است كه اين كتاب اشتباهات پيامبران را هم نوشته است .

بايد توجه داشته باشيم كه كسي كه از روح القدس پر مي شود ، روح القدس تمام احتيار آن شخص را نمي گيرد و آن شخص مختار است كاري انجام دهد يا ندهد . پيامبران هم اسير خدا نبودند بلكه مختار بودند گناه كنند يا نكنند .

مي دانيم كه همه انسان ها نياز به توبه دارند . حتي پيامبران هم توبه مي كنند . پس همه گناهكارند ، زيرا اگر گناهي نداشتند ، نياز به توبه هم نداشتند .

* * *

3. اگر انسان ها گناهكار بودند پس چطور مسيح گناهكار نبود ؟ مگر مسيح انسان نبود ؟

جواب اين سوال بسيار ساده است . مسيح همان خدا بود كه براي ما انسان هاي گناهكار به پايين دره آمد و از ما هم پايينتر رفت تا تكيه گاهي براي بالا رفتن ما باشد . مسيح انسان كامل و خداي كامل بود . در واقع مسيح خداي مجسم است . همانطور كه يوحنا در انجيل خود مي گويد : و كلمه جسم گرديد . خدا انسان نبود ، اما انسان شد . خدا انسان شد زيرا انسان را دوست داشت. براي ما انسان ها انسان شد تا جاي همه ما بميرد . خدا بي نقص بود . خدا هيچگاه درد نكشيده بود . هيچگاه تنها نشده بود . هيچگاه تشنه و گرسنه نشده بود . خدا كامل مطلق است . هرچقدر هم كه به انسان نزديك باشد ، تا قبل از آمدنش روي زمين ، نواقص انسان ها را نچشيده بود ، چون او كامل بود . (در مورد اين هم صحبت خواهيم كرد) . پس خدا انسان شد تا انسان را درك كند . در ضمن ، انسان از خدا دور شده بود . پس نياز داشت تا پيش خدا برگردد . اما به دليل گناهاني كه داشت نمي توانست به او برسد . تنها راهي كه انسان مي توانست به خدا برسد ، پل رابطي بود كه هم انسان باشد و هم خدا ! و اين پل همان مسيح است .

در واقع لازم بود كه يك انسان به جاي همه انسان ها مجازات شود ، اما آن شخص بايد كاملا مقدس و پاك و دور از گناه مي بود . و آن شخص مسيح بود .

* * *

4. اگر مسيح انسان بود ، چرا در ذات او گناه وجود نداشت و گناه آدم به او ارث نرسيد ؟

مي دانيم كه چيزي كه به ارث مي رسد از زمان تولدش به ارث مي رسد . پس براي اينكه ببينيم آيا گناه آدم به مسيح ارث رسيده است يا خير ، بايد تولد او را بررسي كنيم .

تولد مسيح به اين صورت بود كه او پدر جسماني نداشت . پس از رابطه جنسي به دنيا نيامد . مي دانيم كه اعمالي كه به ارث مي رسد ، توسط سلول هاي جنسي انجام مي شود . اما مي دانيم كه مسيح از هيچ سلول جنسي اي به دنيا نيامد . پس گناه آدم به او به ارث نرسيد و حتي در ذات او هم گناه وجود نداشت چون پدر او خدا بود . در تاريخ دو بار شده است كه بدون رابطه جنسي كسي به دنيا بيايد ، اولي تولد آدم و حوا بود و دومي تولد مسيح . آدم و حوا نيز بي گناه متولد شدند اما بعداً گناه كردند . اما مسيح بي گناه متولد شد و بي گناه مرد . چون ذات الهي در مسيح بود . تنها كسي كه هم ذات انساني و هم ذات الهي داشت .

* * *

5. چگونه ممكن است خدا كه نامحدود است در محدود جاي بگيرد ؟!

در نگاه اول جواب دادن به این سوال نیاز به فلسفه طولاني دارد . اما خوشبختانه خدا جواب این سوال را در خود ما انسان ها قرار داده است ! اما براي اینکه شما راضي باشید کمي منطقي تفکر مي کنیم .
براي اینکار اول باید بدانیم روح چیست ؟ روح موجودي نامحدود است که جسم نباشد . خدا ، فرشتگان ، شیطان ، روح انسان و .... این ها همه مثال هایي است از روح . مي گوییم نا محدود بودن چیست ؟ نامحدود بودن به چند شکل مي تواند باشد . نامحدود بودن از لحاظ وجود داشتن ؛ از لحاظ مکاني ؛ زماني ؛ بي نقص بودن ؛ نامحدود بودن در انجام اعمال فوق طبیعه و ... مي گویید اگر خدا هم روح است و فرشتگان و شیطان و روح انسان هم روح و همگي نا محدود ، پس چه فرقي بین آنها وجود دارد ؟ فرق عمده و اساسي بین این ارواح این است که خدا ، همیشه و در همه موارد نامحدود است و از ازل تا ابد وجود دارد. اما بقیه ارواح از لحاظ مکان و زمان و بي نقص بودن و انجام کارهاي فوق طبیعه نامحدودند اما از لحاظ وجود داشتن باید بررسي شود . مي دانیم فقط خدا است که از ازل وجود داشته و تا ابد وجود دارد . بقیه ارواح هیچکدام از ازل نبودند. بعضي از آنها مانند فرشتگان و روح انسان هایي که به مسیح ایمان دارند ، ابدي است اما شیطان فاني .
تا اینجا دانستیم روح چیست . گفتیم روح نامحدود است ، و انسان روح دارد ! مگر انسان محدود نیست ؟ پس این چگونه است که روح انسان (نامحدود) در جسم او (محدود) جاي گرفته است ؟ این چطور است که خدا (نامحدود) نمي تواند در جسم (محدود) جاي بگیرد . چرا براي ما سوال مي شود که خدا چگونه مي تواند در محدود جاي گیرد اما هیچ موقع نمي پرسیم که چگونه روح در جسم انسان جاي مي گیرد ؟ البته باید بدانیم که این مطلب در مورد خدا بسیار پیچیده تر است . همانطور که هر چه از موجودات تك سلولي به طرف انسان مي آییم ، پیچیدگي بیشتر مي شود . همانطور هم خدا از همه موجودات پیچیده تر است و در عقل انسان نمي گنجد . همانطور که موجود تك سلولي نمي تواند پیچیدگي انسان را درك کند .
نکته بعدي این است که همگي ما معتقدیم که خدا قادر **مطلق** است . شاید این کلمه فقط ورد زبانمان شده و معني آن را هنوز نمي دانیم ! مطلق یعني چه ؟ یعني به طور کل . یعني هیچ استثنایي ندارد . وقتي مي گوییم قادر مطلق ، یعني براي خدا چیزي نیست که غیر ممکن باشد . هیچ چیز نیست . مطلقاً قادر و توانا است . پس چطور نمي تواند خود را در جسم جاي دهد ؟! آیا این سوال ، توانایي خداي مطلق را زیر سوال نمي برد ؟
البته خدا را باید آنگونه شناخت که خود معرفي مي کند . حقیقت ممکن است با فلسفه و عقل ما سازگار نباشد اما نمي توان به این دلیل منکر آن شد و آن حقیقت دارد ، و این موضوع در مورد خدا که فوق عقل و فلسفه ماست بیشتر صادق است . این مثل این است که بخواهیم با عقل و منطق ثابت کنیم که خدا چگونه بوجود آمده است یا چه زماني بوجود آمده است که کاري بیهوده است . چنین سوالي فراتر از عقل است ، اما نمي توان منکر شد که خدا جسم گردید .

* * *

6. خدا به انسان بسیار نزدیك است و احساسات او را درك مي کند .

این فکر اشتباهي است . خدا بي نقص بود . خدا هیچگاه درد نکشیده بود . هیچگاه تنها نشده بود . هیچگاه تشنه و گرسنه نشده بود . خدا کامل مطلق است . هرچقدر هم که به انسان نزدیك باشد ، تا قبل از آمدنش روي زمین ، نواقص انسان ها را نچشیده بود ، چون او کامل بود . مي گویید مي

توانست احساس كند كه تنهايي و درد و رنج و تشنگي و گرسنگي چيست ؛ اما دوستان ، خدا هيچگاه اينها را نچشيده بود . اگر بگوييم چشيده بود ، پس خدا را ناقص فرض كرديم چون مي گوييم خدا كه كامل است ، درد مي كشيد و تشنه مي شد . خير. اما خدا انسان را دوست داشت و مي خواست اينها را خود بچشد تا انسان ها را درك كند . پس تنها راه اين بود كه مانند انسان ها شود . دوستان ،با مجسم شدن خدا (مسيح) ، خدا احساس شد . مسيح روي صليب تمام دردها را كشيد . روي صليب به دليل اين كه خون زيادي مي رود و بعد مي ميرد ، تمام دردها را مي كشد . غير از درد ، به دليل خون زيادي كه از او مي رود ، تشنه مي شود و احساس سردي مي كند . احساس تنهايي هم چيزي بود كه مسيح روي صليب چشيد . بعد از آن قلب مسيح توسط نيزه سربازان تركيد . امروزه ، وقتي ما گناه مي كنيم ، در واقع همان ميخها را به دستان مسيح مي زنيم . قلب مسيح به خاطر گناهان ما مي شكند و مي تركد. گناهان همان ميخ ها و نيزه ايست كه به مسيح زدند . بعد از مسيح ، خدا مي فهمد كه وقتي من تنها ام ، چه احساسي دارم . براي خدا زمان معني ندارد ، پس يادش نمي رود كه چگونه روي صليب تنها شد . يادش نمي رود چه دردهايي روي صليب كشيد . تشنگي چگونه احساسي است .

*   *   *

7. اگر خدا بخواهد گناهانمان را مي بخشد و نيازي به مرگ مسيح نبود . چرا مسيح مصلوب شد ؟

اول بايد بدانيم چه گناهي مجازات دارد . همانطور كه در كتابمقدس آمده ، جزاي گناه مرگ است . پس هيچ استثنايي ندارد . هر گناهي حتي بسيار كوچك ، جزايش مرگ است . پس انسان كه گناهكار بود بايد مي مرد . اين قانوني بود كه خدا گذاشته بود . انسان وقتي قانوني را مي نويسد ، آن را باطل نمي كند بلكه ممكن است براي آن تبصره بزند . وقتي انساني كه ناقص است قانون خود را باطل نمي كند ، چقدر بيشتر خداي دانا روي قانون خود پايبند است . خدا قانون خود را باطل نمي كند بلكه به آن تبصره اي مي زند ، و عيسي مسيح همان تبصره بود .

انسان گناهكار است و بايد مجازات شود . اما مسيح تمام مجازات انسان را بر خود گرفته است و انسان فقط بايد به او ايمان بياورد . مسيح با مرگ خود ما را از اسارت گناه آزاد كرد . با مرگ مسيح ، گناهي كه روي او گذاشته شده بود مرد .

نكته بعدي اين است كه خدا به چه دليل بايد كسي را ببخشد ؟ تنها دليل بخشيده شدن گناهان ما ، مرگ مسيح روي صليب است . ما فقط كافيست به او ايمان بياوريم .

چرا مسيح مصلوب شد ؟ غير از دلايلي كه در بالا گفتيم دليل ديگري هم وجود دارد . انساني كه گناه مي كند و بعد توبه مي كند ، از كجا مطمئن باشد كه خدا او را بخشيده است ؟ وقتي ما صليب مسيح را بياد مي آوريم يادمان مي آيد كه مسيح براي ما مرد و گناهان ما با ايمان به او پاك مي شود .

در واقع روي صليب مبادلاتي انجام شد . مثلا مسيح كه گناه را نچشيده بود ، گناه شد تا ما آزاد شويم . كتاب مبادله الهي اين مبادلات را بررسي كرده است .

*   *   *

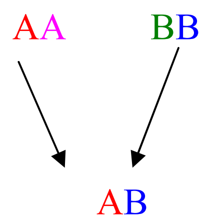
8. مسيح چگونه مي تواند به جاي همه انسان ها مجازات شود ؟

براي جواب دادن به اين سوال بايد ابتدا بدانيم كه در چه صورت گناه بخشيده مي شود .
وقتي خدا طوفان را فرستاد ، بعد از اتمام آن به نوح گفت كه فقط خون است كه گناه را پاك مي كند ، نه آب . به همين خاطر ، يهوديان در عيد فصح بره اي را قرباني مي كردند و خون آن بي گناه را مي ريختند تا گناهانشان بخشوده شود . اما خون يك بره نمي تواند تمام گناهان يك انسان را پاك كند . به همين دليل بايد انساني به عنوان بره عيد فصح قرباني شود . وقتي ابراهيم پسر خود اسحاق را براي قرباني كردن آماده كرد ، خدا براي او بره اي فرستاد ، و ابراهيم مي دانست كه اين بره نشاني است از يك بره واقعي .
بله دوستان . انسان بايد به جاي انسان ها مي مرد . اما كسي كه بايد به جاي همه بميرد چه خصوصياتي بايد داشته باشد ؟ خصوصيت مهم اين شخص بايد اين باشد كه كاملا بي گناه باشد . كسي كه گناهكار است ، ابتدا بايد به جاي گناهان خود مجازات شود . پس آن شخص بايد كاملا بي گناه باشد . خصوصيت دوم اين است كه آن شخص بايد انسان كامل باشد زيرا بايد به جاي انسان ها بميرد . و در حين انسان كامل بودن ، نامحدود هم باشد يعني ذات الهي داشته باشد . تنها كسي كه اين خصوصيات را دارا است ، عيسي مسيح خداوند است . همانطور كه در قسمت هاي قبل گفتم ، مسيح كاملا بي گناه بود و حتي گناه آدم را به ارث نبرد . و گفتيم مسيح خداي كامل و انسان كامل بود . پس هم ذات انساني و هم ذات الهي داشت و در نتيجه هم انسان بود و هم نامحدود . در مورد خون او هم (كه البته در كتاب راز قدرت خون عيسي توضيحات مفصل تري در اين رابطه داده شده است) بايد بگوييم كه خون مسيح در دنيا بي نظير است (در اين رابطه بعداً صحبت خواهم كرد) . پس فقط خون او بود كه مي توانست انسان ها را نجات دهد ، چون نامحدود بود .

*　　*　　*

9. خون عيسي از چه لحاظ بي نظير است ؟

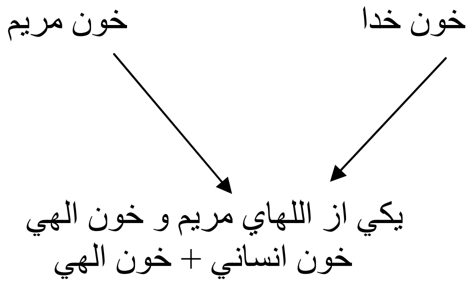
براي جواب دادن به اين سوال بايد وارد مبحث ژنتيك شويم .
مي دانيم كه خون هر شخص از دو الل (حالت هاي مختلف يك ژن)(در خون ، اين الل ها عبارتند از A ، B و O) ساخته شده است . مثلا وقتي مي گوييم خون شخصي Aاست ، در نتيجه الل هاي خون او يا AA است يا AO . يا وقتي مي گوييم خون شخصي AB است ، در نتيجه خون آن شخص از دو الل A و B ساخته شده است . چرا دو الل؟ چون يكي را از پدر و ديگري را از مادر خود به ارث مي برد . مثلا اگر فرض كنيم خون پدر شخصي AA و خون مادرش BB باشد ، در نتيجه خونش 100% AB است ، يعني يكي از A هاي پدر و يكي از B هاي مادر را به ارث مي برد .



منظور از اين بررسي چه بود ؟
مي دانيم كه مسيح پدر جسماني نداشت و از مادرش مريم كه باكره بود متولد شد . پس مسيح يكي از الل هاي خون مريم را به ارث برده است . اما الل ديگري كه بايد از پدر به ارث ببرد ؟ پدر

مسيح در واقع خدا بود . زيرا روح القدس (خدا) در او دميده بود . پس الل بعدي مسيح در واقع خون خدا بود ! يعني نصف خون او انساني و نصف ديگر آن الهي بود . وقتي مي گوييم الهي ، يعني با نامحدود بودن خدا سر و كار داريم . خون مسيح به اين دليل بي نظير است . خون مسيح نامحدود بود.

تحقيقاتي كه روي خون بجاي مانده روي كفن مسيح انجام شده ، اين شگرف ژنتيكي را اثبات مي كند .



*   *   *

10. بعضي مي گويند كه برخي حيوانات هم وقتي از نر ها دور باشند بكر زايي مي كنند (بدون حضور نر مي زايند) .

ابتدا بايد گفت كه چنين پديده اي فقط در بعضي حيوانات صورت مي گيرد و براي انسان چيزي غير ممكن است . حتي اگر هم فرض را بر اين بگيريم كه مسيح به اين صورت (بكر زايي) متولد شده ! باز هم معجزه شده است . اما با نگاه علمي مي فهميم كه تولد مسيح چيزي فراتر از بكر زايي بود .

براي اين منظور بايد باز هم نگاهي به علم ژنتيك داشته باشيم .

در سلول هاي جنسي انسان دو الل X و Y وجود دارد و اين دو الل نر و ماده بودن را در انسان مشخص مي كند . به اين صورت كه اگر سلول هاي جنسي آن شخص به صورت XY باشد ، شخص نر و اگر اين الل ها به صورت XX باشد ، شخص ماده است . پس سلول هاي جنسي مريم كه زن است ، به صورت XX است . براي اينكه از او ، پسري زاييده شود ، نياز به الل Y دارد كه آن را بايد از شوهر بگيرد (زيرا سلول جنسي نر XY است) . اما مي دانيم كه مريم باكره بوده و در موقع زاييدن مسيح با مردي رابطه نداشته است . پس نمي تواند بكر زايي انجام شده باشد ، زيرا اگر هم انجام مي شد ، در اين صورت فرزند او ماده (دختر) مي بود ! !

*   *   *

11. مسيح پسر خدا بود يا خود خدا ؟

جواب اين سوال بار ها داده شده است اما هنوز هم اين سو تفاهم وجود دارد . جواب اين سوال در كتاب رفع سو تفاهمات داده شده است . اما من هم مطالبي را مي نويسم .

كلمه پسر خدا اصطلاحي است كه براي مسيح بكار مي رود . مسيح همان خداست اما چرا پسر خدا خوانده مي شود ؟ پسر خدا بودن معني جسماني ندارد به اين صورت كه خدا ازدواج كرده

باشد و پسري زاييده شده باشد ! به هيچ وجه چنين نيست ! در قسمت هاي قبل هم ديدم كه مسيح پدر جسماني نداشت . پس در واقع پدر او خدا بود ، اما نه به معني جسماني . در واقع مسيح يكي از 3 شخصيت خدا بود . پس شخصيت جداگانه اي داشت اما همان خدا . حال براي تشخيص دادن اين سه شخصيت ، آنها را به اسم پدر و پسر و روح القدس مي ناميم . در واقع چون عقل انسان محدود است و نمي تواند اين مساله را درك كند ، خدا آن را با زبان خود انسان ها و به گونه اي كه انسان ها درك كنند بيان مي كند و شخصيت هاي خود را به صورت پدر و پسر و روح القدس مي خواند .

*   *   *

12. تثليث يعني 3 خدا ؟!

به هيچ وجه . تثليث به معني وجود 3 خدا نيست ، بلكه يك خدا با 3 شخصيت ، يعني واحد مركب . درك اين مطلب براي ما انسان ها با فكر و عقل محدود دشوار است . اين مثل آن است كه ما انسان هاي ناتوان بخواهيم نامحدود را در عقل محدود خودمان جاي دهيم .

يكي از قديسين دعا مي كرد كه مي خواهد خدا را به طور تمام و كمال بشناسد . در همان روز وقتي كنار ساحل رفت ، ديد كودكي درون ماسه ها چاله اي كنده و با سطل آب دريا را درون آن مي ريزد . مي پرسد كه چه مي كني ؟ كودك گفت كه مي خواهم دريا را در آن جاي دهم . و سپس آن قديس به اشتباه خود پي برد .

بله . اگر ما بخواهيم خدا را به طور كامل درك كنيم مثل اين است كه آب دريا را بخواهيم در سطل جاي دهيم ! اما خدا هميشه براي ما با مثال تا حدي كه در توان عقل ما باشد مي فهماند . به همين دليل من اين موضوع را فقط با مثال مي توانم توضيح دهم .

بهترين مثال براي اين موضوع ، خود انسان است . هر انسان ، از سه شخصيت جداگانه تشكيل شده است . جسم ، روح و فكر . جسم به عنوان جسم ، وظايفي دارد كه روح به عنوان روح ندارد ! همينطور فكر وظايفي دارد كه جسم يا روح ندارد . پس اين 3 ، شخصيت هاي جداگانه با وظايف جداگانه اي هستند ، اما هر سه يك انسان را تشكيل مي دهند . وقتي آقاي x مطلبي مي نويسد ، اين مطلب را جسم آن شخص مي نويسد ، يا روح او ، يا فكرش ؟ جسم ، كلمات را مي نويسد ، روح باعث زنده بودن شخص است و فكر او نيز كلمات را كنار هم قرار مي دهد . پس هر سه همان آقاي x هستند ، اما در سه شخصيت جداگانه و با وظايفي جداگانه . اما اين را هم بايد در نظر داشته باشيم كه جسم و فكر ، براي روح كار مي كنند .

مثال بعدي ، مثال خورشيد است . در خورشيد ، نور ، انرژي و گرما وجود دارد . اما كدام يك از اين سه خورشيد است ؟ معلوم است ! هر سه با هم يك خورشيد را تشكيل مي دهند . وقتي نور خورشيد به ما مي تابد ، مي گوييم خورشيد بهمان مي تابد . همچنين وقتي دماي هوا بالا مي رود ، مي گوييم عجب خورشيد سوزاني است . وقتي هم كه از انرژي آن استفاده مي كنيم ، مي گوييم انرژي خورشيدي . با اين كه هر كدام از اين سه ، كار متفاوتي دارند ، اما همواره با هم هستند . وقتي از انرژي خورشيد استفاده مي كنيم ، نور و گرماي آن هم به ما مي رسد ، اما چون با خاصيتي كه در انرژي اش هست سر و كار داريم از انرژي اش استفاده مي كنيم .

مثال آب نيز مثال زيبايي است . طبق علم ترموديناميك ، آب در درجه حرارت و فشار خاص (نقطه سه گانه) ، به هر سه حالت مايع ، جامد (يخ) و گاز (بخار) خواهد بود . با اينكه هر كدام يك از اينها خصوصيات و دماي خاصي دارند ، اما هر سه آنها از H2O تشكيل شده اند . در واقع خصوصيات فيزيكي هركدام با هم متفاوت است اما خاصيت شيميايي هر سه يكي است .

در زبان عبري ، دو معادل براي كلمه واحد وجود دارد ، يكي اخاد و ديگري يخيد . اخاد به معني واحد مركب است و يخيد به معني واحد مطلق . در كتابمقدس ، خداي « واحد » به صورت اخاد نوشته شده است و اين به اين معني است كه خدا واحد است اما نه واحد مطلق ، بلكه واحد مركب .
همانطور كه مي بينيد مسيحيان هم نمي گويند كه 3 خدا وجود دارد ، بلكه مي گويند خداي واحد ، اما واحد مركب . خداي واحدي كه سه شخصيت جداگانه دارد ، اما اين سه شخصيت هيچگاه در تضاد با هم نيستند بلكه « يك » هستند .
اگر خودتان در طبيعت بنگريد مثال هاي زيادي وجود دارد كه مي شود براي تثليث گفت . حتي در كوچك ترين ذره هم كه اتم باشد ، سه گانگي ديده مي شود . اتم به عنوان كوچكترين ذره سازنده ماده شناخته شده است ، اما مي دانيم كه همين اتم ، از سه بخش الكترون ، نوترون و پروتون تشكيل شده است .مثال زياد است ، اما اگر كسي نخواهد ايمان بياورد ، هر چقدر مثال هم بگوييم ، ايمان نمي آورد . ما مسيحيان مي گوييم كه خدا واحد است ، اما نه واحد مطلق ! يعني در حين اينكه واحد است ، سه گانگي در ذات او وجود دارد . هيچ چيزي در عالم نيست كه واحد مطلق باشد . باز هم تكرار مي كنم . خدا واحد است ، اما در سه شخصيت .
بعضي دوستان مي گويند كه 1+1+1=3 ، اما ما نمي گوييم كه 1 خدا+1خدا+1خدا كه برابر شود با 3 خدا . بلكه مي گوييم 1خدا×1خدا×1خدا كه برابر مي شود با 1 خداي واحد كه همان خداي يهوه است . اين مثل اين است كه براي اينكه بخواهيد مساحت يك مكعب را بدست آوريد ، سه بعد آن را با هم جمع كنيد . مي بينيد كه جواب اشتباه در مي آيد . بايد آن سه بعد را با هم ضرب كنيد تا جواب درست باشد .خود مسيح نيز با اين گفته خود كه " من در پدر هستم و پدر در من " ، اين را ثابت مي كند ، زيرا مي دانيم كه در رياضيات ، كلمه " در " به معني ضرب است ، نه جمع . البته بگوييم كه اين كار بسيار اشتباه است كه بخواهيم خدا را با جمع و تفريق درك كنيم ، اما من اين اثبات را نوشتم تا دوستاني كه مي خواهند به اين صورت بر مسيحيت ايراد وارد كنند ، جواب خود را بگيرند .
شيطان هم كه هميشه از خدا تقليد مي كند ، تثليث شيطاني دارد كه شخصيت هاي آن ، ابليس (شيطان) ، دجال (ضد مسيح) و پيامبر دروغين هستند .

* * *

13. اگر مسيح به خاطر ما مرده است پس همه ما نجات مي يابيم !

در جواب اين سوال بايد بگوييم كه صابون هم در دنيا بسيار است اما همه پاكيزه نيستند ، حتي اگر شخص كارخانه صابون سازي داشته باشد . براي تميز شدن بايد شخصاً صابون را برداشته و از آن استفاده كنيد . براي اينكه از خون مسيح براي نجات از گناهان استفاده كنيد ، بايد ايمان بياوريد كه مسيح براي شما خون خود را ريخت . نبايد يادمان برود كه مسيح آن قانوني كه طبق آن همه گنهكاران بايد مي مردند را پاره نكرد ، بلكه به عنوان تبصره اي زير آن قانون آمد و اگر ما از آن تبصره استفاده نكنيم ، بايد طبق قانون گناه نكنيم و در غير اين صورت خواهيم مرد . پس ما دو راه

براي نجات يافتن داريم . راه شريعت كه كسي هرگز در اين راه موفق نشده است (زيرا گناه و نافرماني از شريعت) در ذات انسان است و راه دوم كه بسيار ساده تر است ايمان آوردن به مسيح خداوند ، نجات دهنديمان .

* * *

14. چون مسيح به خاطر گناهان ما مرده است ، مي توانيم هر كاري بكنيم !

هرگز ! يهودا هم در نامه خود افرادي را كه اينطور فكر مي كنند محكوم مي كند . مسيح شريعت را كامل كرد و ما ديگر نيازي به انجام شريعت نداريم ، اما اين بدان معنا نيست كه گناه كنيم . شريعت ، يعني رسومات فرعي براي اطاعت از خدا . مثلا ختنه كردن يكي از احكام شريعت است . اما يك مسيحي لزومي ندارد ختنه كند . ختنه نكردن گناه نيست بلكه شريعت است ، اما قتل ، دروغ گفتن ، زنا كردن ، ناسزا گفتن و اعمالي از اين قبيل گناه محسوب مي شود . اما ختنه كردن ، نخوردن گوشت بعضي حيوانات ، انجام اعمال خاص براي دعا ، ذبح كردن بره ، انجام اعمالي براي توبه كردن ، روزه اجباري و ... جز شريعت هستند . در واقع شريعت فرعيات است اما گناه اصليات . مسيح كه خود اين شريعات را گذاشته بود ، آمد و خود آنها را كامل انجام داد ، پس ديگر ما لازم نيست شريعات را انجام دهيم تا نجات بيابيم . شريعت ، خود هيچ نقصي ندارد اما انسان نمي تواند آن را بطور كامل انجام دهد پس باعث گناه مي شود .
در واقع مسيح مرد تا ما از اسارت گناه آزاد شويم . همانطور كه گفتم ، وقتي آدم و حوا گناه كردند ، گناه در ذات آنها قرار گرفت و در واقع اسير گناه شدند . ما از همان ابتداي زندگي گناهكار هستيم . در واقع مسيح مرد ، تا ما از گناهاني كه از ابتداي زندگي تا زمان توبه كردن و ايمان آوردن به او انجام داده ايم آزاد شويم و اگر هم بعدا گناهي كرديم ، نا اميد نمي شويم و مي دانيم كه مسيح به خاطر ما مرده است . اگر كسي اينطور فكر كند كه گناه خواهد كرد و در آخر عمر خود توبه خواهد كرد ، بايد گفت كه انسان از زمان وقوع دو چيز هيچوقت مطلع نخواهد بود ، يكي مرگ است ، ديگري آمدن مسيح . در واقع ما نمي دانيم چه زماني خواهيم مرد ، و ممكن است قبل از توبه بميريم يا مسيح با جلال خود بيايد و ما را در حال انجام گناه ببيند . پس تا وقت نگذشته است توبه كنيد .
شما مي توانيد براي اينكه ببينيد مسي چه چيزهايي را گناه مي شمرد و چقدر سخت آنها را محكوم مي كند ، مي توانيد انجيل متي باب 5 و 6 را بخوانيد .

* * *

15. اگر شريعت باعث گناه مي شود ، براي چه خدا آن را به انسان ها داد ؟

وقتي آدم و حوا گناه كردند ، از حضور خدا خارج شدند و نسل هاي آينده كم كم از خدا دورتر و دورتر شدند و او را فراموش كردند . خدا شريعت را داد تا به انسان نشان دهد كه انسان چقدر ذات گناهكاري دارد . قبلا گفتم كه خود شريعت هيچ نقصي ندارد . اين انسان است كه نمي تواند آن را بطور كامل انجام دهد پس در گناه مي افتد . در واقع حفظ شريعت يك راه رسيدن به خداست ولي كسي نمي تواند آن را كاملا انجام دهد .

اين مثل رابطه پدر با فرزندش است . ابتدا پدر دستور مي دهد كه فرزند چه كاري كند و چه كاري نكند . اما فرزند نمي تواند تمام آن ها را انجام دهد . سپس پدر با فرزند خود رابطه اي دوستانه برقرار مي كند و فرزند به اين دليل به حرف پدر خود گوش مي دهد و اگر هم خطايي مرتكب شد و شيطنت كرد ، مي داند كه پدر او را مي بخشد .
شريعت همان عهد عتيق است كه خدا به انسان ها داد . اما كسي آن را كامل حفظ نكرد و خدا عهد جديدي بست و آن فيض مسيح بود .

* * *

16. چرا مسيح خود كتابي ندارد ؟

يكي از سوالاتي كه دوستان مسلمان مي پرسند اين است كه چرا انجيل هاي چهارگانه را خود مسيح ننوشته است ؟ در جواب بايد گفت كه مسيح " كلمه زنده خداست " . وقتي مسيح خود كلمه خداست پس نيازي به نوشتن كتاب ندارد . پيامبران پيشين كتاب مي نوشتند زيرا خود انسان هايي بودند و كلام خدا كه بر آنها وحي مي شد به رشته تحرير در مي آوردند ، اما مسيح خود كلمه خدا بود . كلمه زنده . پس نيازي به نوشتن (كلمه غير زنده) كتابي كه كلام خدا را به رشته تحرير در آورد نبود . چهار انجيلي هم كه نوشته شد ، زندگي عيسي مسيح را شرح داد و همانطور كه خود نويسندگان اين چهار انجيل مي گويند ، تمام وقايع نوشته نشده است . يوحنا مي گويد همين وقايع را نوشتيم تا شما بخوانيد و باور كنيد كه مسيح پسر خداست . پس متي و مرقس و لوقا و يوحنا افرادي بودند كه زندگي مسيح و گفته هاي او را هر يك به شيوه خودشان نوشتند . و بقيه عهد جديد هم نامه هاييست كه شاگردان مسيح مي نوشتند . پس وقتي مسيح خود كلمه خداست و در بين انسان ها آمده است نيازي به نوشتن كتاب ندارد . وقتي شاگردان از روح القدس پر شدند زندگي كلمه زنده خدا را شرح دادند . پس سخن آنان هم وحي الهي بود .

* * *

17. " مسيح كلمه خداست " يعني چه ؟

در عهد عتيق كتاب پيدايش گفته شده است كه " خدا گفت . . . . و شد " . وقتي خدا " مي گويد " پس از " كلمه " استفاده مي كند . كلمه اي كه خدا استفاده مي كند همان مسيح است كه مجسم شد و به ميان ما آمد . چه نيازي بود كه خدا حتما " بگويد " و " بشود " ؟ آيا نمي توانست فقط اراده كند و بشود ؟ در همين يك جمله بسيار كوتاه يعني " خدا گفت و شد " ، تثليث خدا اثبات مي شود . شخصيت اول روح خدا يا خداي پدر است . شخصيت دوم " اراده خداست " ، به اين صورت كه خداي پدر ابتدا اراده مي كند كه اين اراده را مي توان همان روح القدس دانست . و شخصيت سوم " كلمه خداست " كه همان مسيح است . پس خدا در همين جمله اي كه در كتاب پيدايش نوشته است ، تثليث خود را اثبات مي كند . همچنين در كتاب اشعيا 11:55 چنين مي گويد : « همچنان كلام من كه از دهانم صادر گردد خواهد بود . نزد من بي ثمر نخواهد برگشت بلكه آنچه را كه خواستم بجا خواهد آورد و براي آنچه آن را فرستادم كامران خواهد گرديد » . در اينجا هم باز از كلمه خود مي گويد كه همان مسيح است كه آمد تا كار را تمام كند ، همان طور كه روي صليب گفت « تمام شد »

. و بالاخره يوحنا معني " كلمه خدا " را مي گويد . « در ابتدا كلمه وجود داشت و كلمه همراه خدا بود و كلمه خدا بود . » « و كلمه جسم گرديد » .

* * *

18. چرا چهار انجيل ؟

همانطور كه قبلا گفتم ، انجيل در واقع شهادتي است بر مسيح و كارهاي او . انجيل از كلمه evangelion يا اونجيل در زبان يوناني آمده به معني خبر خوش يا خبر جديد . در واقع چهار نفر از شاگردان مسيح انتخاب شدند تا زندگي مسيح را بنويسند تا نسلهاي بعد كه مسيح را نديده اند آن را بخوانند و كارهاي بزرگ مسيح را بدانند . حال مي بينيم كه چهار نفر بر زندگي مسيح شهادت داده اند ، پس شهادت آنها درست است . در اين چهار انجيل مي توانيم ببينيم كه تمام وقايعي كه در عهد عتيق پيشگويي شده ، انجام شده است .
در ضمن ، سه انجيل اول براي سه ملت مهم آن زمان يعني يهودي ها ، رومي ها و يوناني ها نوشته شده است . انجيل متي براي يهوديان نوشته شده است و براي كساني جالب است كه قبلا گفتار پيامبران پيشين را خوانده و به حد كافي از گفتار آنان اطلاع دارند . انجيل مرقس براي رومي ها نوشته شده و مطابق رفتارهاي نظامي آنها ، حوادث مهم زندگي و كارهاي بزرگ مسيح به طور خلاصه در آن ذكر شده است . لوقا كه خود يوناني است اين انجيل را براي كساني كه تربيت يوناني دارند نوشته است . به اين ترتيب اين سه انجيل زندگي مسيح را به روش هاي مختلف بيان كرده اند و جنبه همگاني و جهاني دارد . انجيل چهارم هم كه انجيل يوحنا است براي مسيحيان ، يعني كساني كه قبلا پيام انجيل را قبول كرده اند ، نوشته شده و بعضي از عميقترين حقايق ايمان مسيحي را بيان كرده است و لازم نيست وقايعي كه در اناجيل قبل نوشته شده دوباره بنويسد (منبع : كتاب در جستجوي حقيقت نوشته م. اج. فينلي)
پس با اينكه چهار انجيل وجود دارد اما اختلافي بين آنها وجود ندارد . بلكه وقايع با بعد هاي مختلف توصيف شده است . مثلا فرض كنيد سيبي را روي ميز مي گذارند و چهار نفر را در چهار طرف آن سيب مي نشانند (وقتي از چهار طرف ببينيم ، آن سيب را از همه طرف ديده ايم) و سپس مي گويند هر كس در مورد اين سيب از بُعد خود توصيف كند . مي بينيم كه كسي كه در يك بعد است ممكن است آن قسمتي را كه كمي سرخ شده نبيند و همينطور براي ديگر افراد . انجيل نيز با بعد هاي مختلف نوشته شده و اين دليل بر اختلاف آنها نمي باشد ، بلكه بر عكس نشان كامل بودن آن است زيرا اين چهار نفر توصيف همديگر را كامل كرده و شخص خواننده كل آن سيب را مي تواند تصور كند .
مثلا نسب نامه اي كه در متي و مرقس نوشته شده با هم متفاوت است اما در واقع يكي از بعد مريم نوشته (نسب نامه مريم) و ديگري از بعد يوسف (نسب نامه يوسف) .

* * *

19. غير از اين چهار انجيل اناجيل ديگري هم وجود دارد ؟

بعد از رستاخيز مسيح ، افراد زيادي خواستند تا زندگي مسيح را بيان كنند . همچنين كتاب هاي زيادي بر ضد مسيح نوشته مي شد . اما اين چهار انجيل كه برگزيدگان خدا بودند ، توانستند زندگي

و حقايق مسيح را به طور دقيقتر و كاملتر بيان كنند و مورد قبول كليساهاي آن زمان بودند . در واقع در سال 100 تا 165 پدران كليسا اين انجيل ها را عهد جديد ناميدند (براي مطالعه بيشتر در اين رابطه اينجا را كليك كنيد)
همچنين كتابهاي زيادي بر ضد مسيح و حقايق آن نوشته شد كه همه آنها بوسيله كليسا رد شد . در قرن 16 انجيل جديدي ! بنام انجيل برنابا نوشته شد كه به دلايل بسياري مانند نقض با اناجيل چهارگانه و كتابمقدس و همچنين تاريخ نوشته شدن آن اين انجيل نيز رد شد (براي اطلاعات بيشتر اينجا را كليك كنيد)

* * *

20. آيا خدا براي گناهان ما خودكشي كرد ؟!!

هرگز ! بلكه اين گناهان ما بود كه باعث شد خدا مصلوب شود . اين خود ما بوديم كه مسيح را مصلوب كرديم . خدا آنقدر انسان ها را دوست داشت كه براي ما به زمين آمد و ما او را مصلوب كرديم تا از گناهان خود نجات يابيم . اگر در جنگي ، كسي جان خود را فداي بقيه كند ، آيا مي گوييم خودكشي مرده است ؟ اين جان نثاريست و نه خود كشي . مسيح آنقدر ما را دوست داشت كه به خاطر ما جان خود را داد تا ما را از اسارت گناه آزاد سازد و گناه را به اسارت خود برد .

* * *

21. وقتي مسيح دعا مي كرد با چه كسي سخن مي گفت ؟

گفتيم كه مسيح همان خداي مجسم است . پس اين سوال پيش مي آيد كه وقتي مسيح دعا مي كرد با چه كسي سخن مي گفت ؟ ابتدا بايد بدانيم كه مسيح بيشتر براي آموزش به شاگردان خود دعا مي كرد و براي اينكه آنها به او ايمان بياورند . همچنين نبايد از ياد ببريم كه مسيح خداي مجسم است پس شخصيت متفاوتي با روح خدا دارد . پسر و پدر و روح القدس هر يك شخصيت متفاوت با وظايف متفاوتي هستند . در واقع مسيح به اين طريق با پدر خود مشورت مي كرد . همچنين گفتيم كه مسيح خداي كامل و انسان كامل است . مسيح به عنوان انسان كامل دعا مي كرد همچنين او كه پسر خدا بود با پدر خود صحبت مي كرد . در انسان هم اتفاق مي افتد كه شخصي با روح خود يا با فكر خود سخن مي گويد . البته اين صحبت كردن در مسيح بسيار پيچيده تر است و نمي توانيم با فكر خود آن را كامل درك كنيم اما مي توانيم با مثال هايي كه در زندگيمان هست آن را درك كنيم . زيرا خدا كه خالق اين جهان است اثرات شخصيت او را مي توانيم در مخلوقات او ببينيم . همانطور كه تثليث را در مخلوقاتش درك كرديم ، اين را هم بايد از طريق مخلوقات او و تا آن حدي كه در توان ما انسان هاي فانيست درك كنيم .

* * *

22. گفته شده كه هركس خدا را ببيند ميميرد . پس چگونه مسيح را ديدند ؟

در عهد عتيق گفته شده كه اگر انساني خدا را ببيند خواهد مرد . اما ما گفتيم كه مسيح همان خداست . پس چگونه ممكن است كه مسيح را ببينيم و نميريم اگر مسيح همان خداست ؟
براي جواب به اين سوال مثالي را مي آورم .
فرض كنيد مي خواهيد به مورچه اي كمك كنيد . اگر بخواهيد آن را با دست هاي بزرگ و نيرومند خود برداريد و آن را از زمين بلند كنيد و به لانه اش ببريد ، آن مورچه خواهد مرد زيرا نمي تواند نيروي دست شما را تحمل كند . پس شما بايد مثل آن مورچه شويد ولي با همان قدرتي كه داريد . و سپس به آن كمك كنيد .
حال براي ما اين امكان وجود ندارد كه به مورچه تبديل شويم ، اما خداي قادر مطلق ، انسان شد . حال كه انسان شد مي توانيم او را ببينيم و نميريم . زيرا او نيز مثل ما شده است . مسيح خداي كامل بود اما نبايد از ياد ببريم كه انسان كامل هم بود . پس تنها پل ارتباطي بين انسان و خدا . پس فقط با مسيح بود كه مي توانستيم خدا را ببينيم و درك كنيم . فرض كنيد كسي براي شما با نامه و پيك از خودش تعريف كند ، اما تا وقتي خودش پيش شما نيايد شما نمي توانيد حقيقت او را درك كنيد . چقدر بيشتر است اين حقيقت در مورد خدا كه براي عقل كوچك ما غير قابل ترسيم و تصور است . پس نياز بود كه خود بيايد . با پيامبراني كه مي فرستاد هرگز نمي توانستيم او را به طور كامل درك كنيم . اما او خودش آمد و شاگردان او را ديدند و براي ما نوشتند و ما هم اگر به او ايمان بياوريم مي توانيم او را ببينيم و با او راه رويم و با او سخن گوييم و چقدر شيرين است .

* * *

23. كتابمقدس تحريف شده است و تناقضات زيادي در آن وجود دارد .

اين يكي از بزرگترين مسائليست كه مسلمانان زياد مطرح مي كنند . اما هيچگاه دليل قانع كننده اي براي آن مطرح نمي كنند . همچنين تاريخ تحريف را بيان نمي كنند و نمي گويند كه توسط چه كس يا كساني و به چه دليل تحريف شده است .
جواب به اين سوال بسيار داده شده است . براي مشاهده برخي از اين جواب ها اينجا را كليك كنيد . اما من هم در اينجا جواب هايي مي دهم .
براي جواب به اين سوال ابتدا بايد بدانيم معني تحريف چيست . منظور از تحريف اين است كه يا كل كتابمقدس عوض شده و يا در بخشي از آن دست برده شده و تغيير كرده است . اما ببينيم آيا امكان چنين چيزي وجود دارد ؟
در آن زمان دستگاه چاپي وجود نداشت . به همين دليل هر يك از اين كتاب ها كه نوشته مي شد ، افرادي از آن نسخه برداري مي كردند و نسخه هاي زيادي برداشته مي شد . در اين بين ممكن بود بعضي غلط هاي املايي يا اشتباه در نقطه گذاري اعداد صورت بگيرد ، اما در كل ، مفهوم اصلي و كلي و آن از بين نمي رفت . اگر هم اشتباهاتي صورت مي گرفت ، بعدا با تطبيق نسخه هاي متعدد آن اشتباهات درست مي شد . اما اين امكان وجود ندارد كه كل كتابمقدس يا بخشي از آن به كل عوض شود . چرا؟
گفتيم كه نسخه هاي زيادي برداشته مي شد و در سرتاسر جهان پخش مي شد زيرا مسيحيت منحصر به قوم اسراييل نبود ، بلكه پس از رستاخيز مسيح ، خود مسيح به شاگردان گفت كه در سرتاسر جهان پيام او را برسانند . پس اگر قرار بود كل كتابمقدس تحريف شود ، بايد به همه نسخه ها دسترسي پيدا مي كردند و تمام نسخه ها را عوض مي كردند ! كه امكان چنين چيزي ، آن هم در آن زمان وجود نداشت . در ضمن بايد ببينيم توسط چه كسي و به چه منظوري چنين اتفاقي افتاد

. اگر كل كتابمقدس عوض شده است ، پس تكليف اين همه پيشگويي هايي كه در كتابمقدس وجود دارد چيست ؟ و اگر بگوييم بخشي از آن تحريف شده است ، پس حتما اين تحريف براي منافع شخصي بوده است . اما بايد ببينيم آيا در كتابمقدس مطلبي نوشته شده كه سودجويانه باشد ؟ اگر كتابمقدس از محبت خدا صحبت مي كند ، اگر ما را از انجام گناه شديداً منع مي كند ، اگر مي گويد هرگز دروغ نگوييد ، اگر مي گويد حتي اگر در ذهن خود در مورد زنا فكر كنيد زنا كرده ايد و ...
آيا اينها به نفع كسي است ؟! آيا اينها افكاري سودجويانه است ؟
نكته جالب تر اينكه مي گويند كتابمقدس تناقضات زيادي دارد و به همين دليل تحريف شده است .
اگر قرار بود كسي به آن دست بزند ، آيا نمي توانست طوري آن را عوض كند كه هيچ جاي شكي براي تناقض آن نباشد ؟ يا اگر خود آن شخص هم اين كار را نمي كرد ، آيا بعداً آن (به ظاهر) تناقضات را درست نمي كردند ؟!
همچنين بايد ببينيم چه كسي آن را تحريف كرده است و در چه تاريخي ؟
اگر فرض را بر اين بگيريم كه يكي از يهوديان آن را تحريف كرده ، چرا پيشگويي هاي مربوط به آمدن مسيح را عوض نكرده است ؟ چرا شريعت را كه انجام آن اينقدر سخت است عوض نكرده است ؟
اگر فرض كنيم يك مسيحي كتابمقدس را تحريف كرده است ، چگونه از دست يهوديان فرار كرده و حتي كتاب آنها را هم عوض كرده است ؟ و همچنين چرا فرمان هاي مسيح براي انجام ندادن گناه را عوض نكرده است ؟ و آيا اين مسيحي در كتابمقدس نخوانده است كه با چه شدتي كساني را كه بخواهند بر كتابمقدس دست ببرند محكوم مي كند و در مكاشفه مي گويد كه اگر كسي آن را عوض كند بلاياي آن كتاب بر او فرود خواهد آمد ؟
آيا بايد فرض را بر اين بگيريم كه يك بي ايمان يا يك بت پرست آن را تحريف كرده است ؟ !!!
اگر يك همچين كسي آن را تحريف كرده است ، چگونه از خدا خبر دارد و در مورد خدا و برنامه دقيق او سخن مي گويد ؟ چرا بت پرستي يا بي ايماني را رواج نمي دهد ؟
و آيا يك مسلمان آن را تحريف كرده است ؟ چرا بايد با سخن مسلمانان متفاوت باشد ؟
و همچنين در چه تاريخي تحريف شده است ؟ آيا عهد عتيق قبل از مسيح تحريف شده است ؟ پس چرا همه وقايعي كه در عهد عتيق در مورد مسيح پيشگويي شده است به حقيقت مي پيوندد و خود مسيح بار ها آيه هايي از عهد عتيق را مي خواند ؟
اگر بعد از مسيح و قبل از اسلام تحريف شده است ، چرا محمد مردم را به خواندن انجيل و كتابمقدس دعوت مي كند ؟
و اگر بعد از اسلام تحريف شده است ، آيا بعد از گذشتن 600-700 سال ، اين امكان وجود داشت كه فكر همه مسيحيان و يهوديان را عوض كنند و به تمام نسخه هاي جهان دسترسي داشته باشند و همه آنها را عوض كنند ؟
بعضي دوستان مسلمان مي گويند كه كتاب اصلي كه توسط خود مسيح نوشته شد ، بعد از <u>فرار او به آسمان</u> ! سوزانده شد !!!!
ابتدا اين سوال پيش مي آيد كه چگونه سوزانده شد ؟ آيا خود به خود سوزانده شد ؟ يا يك نفر آن را سوزاند ؟ اگر واقعا چنين كتابي (يعني كتابي كه خود مسيح نوشته باشد) وجود داشت ، چرا بايد دقيقاً بعد از مسيح سوزانده مي شد ؟ اگر قرار بود سوزانده شود ، چرا نوشته شد ؟ اگر به قول دوستان مسلمان و به قول نويسنده انجيل دروغين برنابا ، اين كتاب از آسمان بود ، آيا خدا از آينده خبر نداشت و نمي دانست كه آن كتاب سوزانده مي شود ؟!! پس چرا اصلا آن كتاب را به مسيح داد ؟ البته مي دانيم كه خود مسيح كلمه خدا بود و هيچ كتابي ننوشته است . اما اينها مسائليست كه بعضي دوستان براي زير سوال بردن كتابمقدس مطرح مي كنند . اما بايد بدانيم كه در طي حدود

2000 سال که عهد جديد نوشته شده است و بيش از 3000 سال گذشت قدمت اولين کتابهاي عهد عتيق ، کسي نتوانسته آن را زير سوال ببرد . پس تلاش شما هم بي فايده خواهد بود .
در ضمن نبايد از ياد ببريم که کتابمقدس کتاب معمولي اي نيست که به آساني بتوان آن را تحريف کرد . کلام خداست . خدا هيچگاه اين اجازه را نخواهد داد که کلامش عوض شود . طرح کردن اين مسأله که کتابمقدس تحريف شده است ، يعني زير سوال بردن قدرت و توانايي خدا . شنيده ام بعضي دوستان مي گويند که آيا خدا براي حفظ کردن کلام خود ، کسي را که مي خواهد آن را عوض کند آتش مي زند يا صاعقه اي بر او فرود خواهد آورد ؟ خير . اما آيا خدا فقط با همين روش ها مي تواند کلامش را حفظ کند ؟ اگر کسي دست ببرد آيا خدا نمي تواند به يکي از مومنين بگويد که کلامش را عوض کرده اند ؟ آيا به روش هاي مختلف نمي تواند آن را حفظ کند ؟ فقط همين راه هايي که به فکر ما انسان ها مي رسد ممکن است ؟؟؟؟؟؟ آيا خدا فراتر از ما فکر نمي کند ؟ بعضي دوستان هم مي گويند که خدا انسان را آنقدر آزاد گذاشت که انسان توانست آن کتاب را تحريف کند. اينجا چند مساله مطرح است . ابتدا اينکه اگر اين را بگوييم خدا را دروغگو شمرده ايم زيرا در اين صورت تکليف اين آيه که زمين و آسمان نابود مي شود اما کلام من نابود نخواهد شد چه مي شود ؟ مساله بعدي اين است که تکليف اين همه انسان که به کلام او اعتماد دارند چه مي شود ؟ اين همه انساني که نام مسيح را با جان و دل جلال مي دهند و براي او مي ميرند . در جهان دگر ، خدا به اين اشخاص چگونه بايد بگويد که اشتباه کرده اند که به کلامش اعتماد کرده اند ؟ ضمناً مگر خدا انسان را براي اين نيافريده بود که دوستش داشت ؟ اگر چنين است ، پس چرا بايد بگذارد کلامش عوض شود و کلام اشتباهي به دست ميلياردها انسان که تا کنون اين کلام را خوانده و به آن اعتماد کرده اند برسد ؟ آيا براي خدا اين اهميت ندارد که اين کتاب که به قول دوستان تحريف شده و اشتباه است ، جذاب ترين و پر فروش ترين کتاب است ؟ آيا خدا همان موقع نمي دانست که امروزه اين کتاب پرفروش ترين و پر خواننده ترين خواهد بود ؟ پس چگونه مي توانست اجازه دهد که اين کتاب تحريف شود ؟ آيا براي او ميليارد ها انسان مهم نيست ؟ آيا گمراهي انسان ها را مي خواهد ؟ آيا همان خدايي نيست که آدم را فراتر از همه موجودات قرار داد زيرا او را دوست داشت ؟
بعضي هم مي گويند که خدا انسان را آزاد گذاشته است . اما آيا آزادي به اين معني است که انسان از او دور شود و او را به فراموشي بسپارد و يا کلام مقدس او اشتباه به دست مردم برسد ؟ آيا اين همان خدايي نيست که براي مردمي که از او دور شدند طوفان را فرستاد و همه را بجز نوح و خانواده اش نابود کرد ؟ آيا همان خدايي نيست که چون مردم بابل او را فراموش کرده بودند زبانهاي آنها را عوض کرد تا در کارهاي خود ناتوان بمانند ؟ آيا همان خدايي نيست که براي راهنمايي مردم پيامبران را فرستاد ؟ اگر قرار بود کتاب هاي اصلي پيامبران نابود شود ديگر چرا لازم بود نوشته شود ؟ آيا خدا از آينده خبر نداشت و نمي دانست که انسان ها آن را عوض خواهند کرد ؟ مگر نه اينکه خدا از قبل از آفرينش خبر داشت که من امروز چه خواهم کرد ؟
همچنين نبايد از ياد ببريم که قديسين زيادي در تاريخ بوده اند و هستند که با مسيح صحبت مي کنند . آيا مسيح به آنها نمي گفت که کتابمقدس تحريف شده است ؟ آيا اگر فقط يکي از آنها مي فهميد که کتابمقدس تحريف شده است اينقدر غيرت را نداشت که براي درست کردن آن حتي جان خود را بدهد ؟
در تاريخ مسيحيت افکار گوناگوني آمده است که گاه درست و گاه اشتباه بوده است . افکاري که بر خلاف کتابمقدس بوده است . اما اگر شما الهيات مسيحي را بخوانيد مي بينيد که همواره کتابمقدس دست نخورده مانده است و فقط افکار مسيحيان متفاوت بوده است و گاه افرادي مانند آريوس افکاري بر خلاف کتابمقدس داشته اند ، اما خود کتابمقدس را نتوانسته اند تغيير دهند .

همچنين اگر كسي بخواهد كتابمقدس را تحريف كند حتما از طرف شيطان اين كار را مي كند . پس چرا شيطان خود را نقض مي كند و خود را خوار مي كند و مسيح را بزرگ و بزرگتر مي كند ؟ آيا كسي قصد داشته مسيح را بزرگ جلوه دهد ؟ به چه منظور بايد اين كار را مي كرد ؟ به او چه سودي مي رسيد ؟ اگر هم كسي چنين قصدي داشت ، حتما مسيح را بسيار دوست مي داشت ، پس حتما به كتابمقدس نيز اعتقاد داشت و از تهديد هايي كه در آن در مورد اينطور اشخاص شده است مي ترسيد . و اگر مسيح را دوست مي داشت كلام او را تغيير نمي داد .
همچنين بايد به همانهنگي زيادي كه در كتابمقدس وجود دارد توجه كنيم . كتابمقدسي كه توسط بيش از چهل نفر نوشته شده است ! اگر كسي كل يا بخشي از آن را عوض كند ، آيا مي توانست چنين هماهنگي اي پديد آورد ؟ حتي اگر بهترين نويسنده تاريخ بود . آيا اين هماهنگي فراتر از عقل انسان نيست ؟
اما در مورد تناقض. بايد بگوييم كه كتابمقدس كلام خداست و تناقضي در آن وجود ندارد ، بلكه بعضي وقايع به اين دليل كه از بعد هاي گوناگوني تعريف شده اند ، به نظر تناقض مي آيند كه به اميد خدا من و دوستانم در پست هاي آينده به توضيح بعضي از اين تناقضات ظاهري خواهيم پرداخت . بعضي از چيزهايي كه در كتابمقدس نوشته شده نيز ممكن است با فرضيات علم امروزي تفاوت داشته باشد ، مثلا نظريه پيدايش زمين و موجودات . اما بايد به ياد داشته باشيم كه نظريه با علم قطعي متفاوت است . در علم قطعي هيچ تضادي با كتابمقدس ديده نمي شود . اما در نظريه ها ممكن است تضاد هايي باشد . اما مي دانيم كه كلام خدا دقيق تر از علم و نظريه است .
همچنين بعضي از وقايع به صورت سمبليك نوشته شده است . مثلا وقتي خدا در مورد ستون هاي زمين صحبت مي كند به اين مفهوم نيست كه زمين صاف است و داراي ستون مي باشد ، بلكه ستون معني سمبليك دارد و ممكن است در مورد استحكام زمين باشد يا سمبلي ديگر . يا وقتي مي گويد چهار گوشه زمين ، به اين معني نيست كه زمين چهار گوش است ، بلكه وقتي ما روي زمين هستيم ، چهار طرف شمال ، جنوب ، شرق و غرب را داريم . ولي حتما اين نيست كه زمين چهار گوش باشد ! همچنين در بعضي از ترجمه ها ممكن است اشتباهاتي در اعداد باشد ، به اين دليل كه هميشه از روي نسخه عبراني يا يوناني ترجمه مي كنند . پس ممكن است در نقطه گذاري اعداد اشتباهي صورت گيرد كه البته بعدا درست مي شود و به صورت پاورقي يا در آخر كتاب اين اشتباهات نوشته مي شود .

* * *

24. مسيح مصلوب نشده است و يهودا به جاي او مصلوب شد .

طبق اين نظريه كه مسلمانان طبق انجيل برنابا مي گويند ، مسيح مصلوب نشد ، بلكه قبل از اينكه او را دستگير كنند ، او به آسمان صعود كرد و يهودا به جاي او مصلوب شد .
اول بايد بدانيم كه تمام وقايع روي صليب در عهد عتيق پيشگويي شده است و اگر بگوييم دروغ بود پس يا خدا را دروغگو شمرده ايم و يا اينكه مي گوييم كتابمقدس تحريف شده كه در اين رابطه قبلا صحبت كرديم .
دوم اينكه آيا خدا خبر نداشت كه افرادي مي آيند تا مسيح را مصلوب كنند ؟ آيا نمي توانست قبل از اينكه هر اتفاقي بيافتد كاري كند كه كسي هم مصلوب نشود ؟ آيا حتما بايد حقه اي بكار مي بست تا مسيح را نجات دهد ؟ در انجيل برنابا نوشته شده است كه مسيح از ترس به خدا پناه برد ! آيا به قول مسلمانان ، يك پيامبر از مرگ مي ترسد ؟ آيا پيامبراني نبوده اند كه حتي جلوي شير انداخته

شدند يا در آتش انداختند ولي نترسيدند ؟ آيا اين شرم آور نيست كه مسيح كه خود مردم را به نترسيدن تشويق مي كند بترسد ؟! و آيا اين درست است كه ما خدا را حقه باز بدانيم ؟ چه موقع حقه بكار مي بريم ؟ موقعي كه توانمان به انجام كاري نرسد و بخواهيم با حقه آن كار را انجام دهيم . آيا حقه بازي خدا ، با قدرت او در تضاد نخواهد بود ؟ خدايي كه قادر مطلق است چرا بايد با حقه بازي مسيح را نجات دهد ؟ و اصلا چرا بايد او را نجات دهد ؟ آيا با اين كار باعث نمي شد مردم تصور كنند كه مسيح مرده است ؟ و در انجيل برنابا نوشته شده كه شاگردان مسيح ، 3 روز بعد جسد يهودا را دزديدند تا مردم فكر كنند مسيح زنده شده است ! واقعا اين حقه بازي ها لايق خدا و شاگردانش است ؟ آيا شاگردان در طي 3 سالي كه با مسيح بودند ياد نگرفتند كه نبايد حقه بازي كنند ؟ آيا خدا با اين كار باعث شد كه شاگردان مسيح هم فكر كنند كه او مرده است و ديگر هيچ كاري از دست او بر نمي آيد ؟

در اين صورت خدا چه جوابي در ازاي افرادي داشت كه براي ايمان به صليب مسيح كشته شدند و تا آخرين نفس به ايمان خود پايبند بودند ؟ آيا اين اشخاص نمي توانند در جهان دگر ادعا كنند كه خدا دروغگو بوده است ؟ چرا خدا هيچگاه طرز فكر كساني را كه ايمان واقعي به صليب مسيح دارند عوض نمي كند و به آنها نمي گويد كه اين عمل تنها يك فريب بوده است ؟

خير دوستان . خدا هرگز فريبكار نبوده است . مسيح روي صليب مرد ، اما همانطور كه خود قول داده بود ، سه روز بعد با پيروزي عظيم خود بر مرگ ، دوباره زنده شد و به شاگردان ظاهر گشت . آيا اگر چنين اتفاقي نمي افتاد ، شاگردان در مورد اين واقعه چنين مي نوشتند ؟ آيا مي نوشتند كه مسيح دقيقا چگونه زنده شد و چه چيزهايي به آنها گفت ؟ آيا اگر از خود قصه اي سر هم مي كردند ، حرف آنها در تضاد نبود ؟

در پيامبران قبل هم مي بينيم كه آنها را جلوي شير يا درون آتش مي انداختند اما خدا هيچگاه حقه بازي نكرد و آنها را فراري نداد زيرا خدا قادر مطلق است و لزومي به حقه بازي نيست تا پيامبران خود را نجات دهد .

همچنين قبري كه مسيح 3 روز در آن بود مرگ او روي صليب را ثابت مي كند . چرا قبر خالي است ؟ مي گوييد شاگردان جسد يهودا را دزديدند ؟ قبلا توضيح دادم . همچنين چگونه ممكن بود كه شاگردان آن هم در آن زمان ، بدون باز كردن كفن ، جسد را در بياورند و كفن را مرتب كرده در گوشه اي بگذارند ؟ مي گوييد كفن را بعداً گذاشتند ، پس خون عجيب و ناياب مسيح كه روي كفن بود چه ؟ آيا در آن زمان چنين امكاني بود كه خون عجيب و ناياب و غير معمولي را بسازند فقط به اين خاطر كه مردم را فريب دهند ؟

* * *

25. مرگ مسيح روي صليب شرم آور است !

بعضي از دوستان مسلمان مي گويند كه مرگ مسيح روي صليب شرم آور است و خدا اجازه نمي دهد پيامبرش به اين صورت تحقير شود .

در تاريخ مي بينيم كه مردمي كه به خاطر ملتي جان خود را از دست داده اند ، چقدر قابل احترام هستند . هيچگاه ما كار آنها را شرم آور نمي دانيم بلكه كار بزرگي مي دانيم . خود مسيح هم گفت بزرگترين محبت اين است كه جانمان را براي برادر خود بدهيم . و او اين كار را براي تمام مردم

دنيا انجام داد . پس كار او نه تنها شرم آور نبود بلكه افتخاري بزرگ است كه ما چنين خدايي داريم . او به خاطر ما روي صليب پست و حقير شد تا ما بزرگ و قابل احترام شويم .
در واقع كار مسيح همين بود كه براي انسان ها بميرد . پس مسيح كار خود را ناتمام نمي گذارد و به آسمان فرار كند .

* * *

26. مسيح هم مانند آدم به دنيا آمد . پس چرا مسيح پسر خداست اما آدم پسر خدا نيست؟

اين فكر بسيار اشتباهي است كه بگوييم چون مسيح پدر جسماني نداشت ، پسر خدا خوانده شد . مسيح از ازل پسر خدا بود . اصطلاح پسر خدا نه به اين خاطر است كه مسيح پدر جسماني نداشت ، بلكه به اين دليل است كه مسيح ، خدا است كه انسان شد . مسيح از ازل در كنار خداي پدر بوده است . اين مثل اين است كه بگوييم ما ابتدا جسم داريم و بعد از گذشت سال ها فكر و روح مي گيريم ! وقتي انسان متولد مي شود ، فكر و روح و جسم با هم متولد مي شود . خدا هم كه از ازل بود ، شامل سه شخصيت بود كه براي آسان بودن درك آن براي انسان ، اين سه شخصيت را پدر و پسر و روح القدس ناميد .
همچنين نبايد يادمان برود كه آدم از خاك بوجود آمد ، اما مسيح كلمه خدا بود كه انسان شد . روح خدا در او دميد . و همانطور كه در مطالب پيشين گفتم ، آدم گناه را وارد زمين كرد اما مسيح گناه را از زمين برداشت . چه شباهتي بين اين دو وجود دارد ؟ آيا اين درست است كه آدم را هم پسر خدا بناميم فقط به اين دليل كه پدر جسماني نداشت ؟
در ضمن دوستان نبايد يادمان برود كه آدم و حوا " آفريده " شدند اما مسيح متولد شد . مسيح آفريده نشد ، بلكه از ازل وجود داشت و همراه خدا بود و خود خدا بود . اما آدم و حوا از خاك آفريده شدند . چرا مسيح متولد شد و مانند آدم و حوا آفريده نشد ؟ چون او از ازل بوده است ، پس براي اينكه مجسم شود (جسم گردد) نياز به اين بود كه در رحم شخصي متولد شود . چرا خدا به يك دفعه پديدار نشد ؟ زيرا مي خواست مانند انسان ها متولد شود و مانند آنها زندگي كند و به انسان نشان دهد كه انسان مي تواند در برابر سختي ها مقابله كند و درست زندگي كند .

* * *

27. مسيح كه خود را نتوانست نجات دهد چگونه مي خواهد ما را نجات دهد ؟

بعضي دوستان سوال مي كنند كه مسيح روي صليب خود را نتوانست نجات دهد ، حال چگونه مي خواهد ما را نجات دهد ؟
بايد بدانيم كه مسيح به اين دليل به زمين آمد تا به جاي همه انسان ها مجازات شود . پس مسيح داوطلبانه روي صليب رفت . مسيح محتاج ما انسان ها نبود . او خداوند است و به كسي نياز ندارد . اما آنقدر انسان ها را دوست داشت كه به خاطر آنها داوطلبانه درد و رنج صليب را كشيد و خون خود را داد تا ما به وساطت خون او نجات بيابيم . وقتي او روي صليب بود ، كاهنان مي گفتند اگر

پسر خدا هستي دستور بده تا فرشتگان تو را آزاد كنند . اما چرا مسيح اين دستور را نداد ؟ زيرا تمام هدف او از آمدن به زمين همان چند ساعت روي صليب و ريختن خونش بود . اگر چنين كاري مي كرد نقشه خدا به هم مي خورد و تمام پيشگويي هاي عهد عتيق دروغ از آب در مي آمد . اما شكر كه مسيح همه اين اهانت ها را تحمل كرد و سه روز بعد با پيروزي تمام از مردگان برخيزيد و حال ما با خون او نجات مي يابيم . آمين .

* * *

28. چرا بايد مسيح با صليب مجازات مي شد ؟

تا اينجا فهميديم كه مسيح به خاطر گناهان ما مجازات شد . اما بعضي دوستان مي پرسند چرا مسيح روي صليب مرد ؟

صليب شديدترين نوع مجازات بود و در روم مرسوم بود . در آيين يهود كسي كه روي صليب مي مرد ملعون بود . شخصي كه روي صليب است ، به دليل خون زيادي كه از او مي رود و سپس مي ميرد ، تمام درد ها را مي كشد . تشنه مي شود . احساس تنهايي مي كند . احساس سردي مي كند . تمام امراض سراغ آن شخص مي آيد و شديدترين دردها را مي كشد . تحقير مي شود . فقير مي شود . صليب جاي مجازات گناهكاران بود .

مسيح روي صليب تمام اينها را كشيد تا ما امروز از آنها آزاد باشيم . مسيح تشنه شد تا وقتي ما تشنه هستيم به يادمان بيايد كه مسيح روي صليب شديدترين تشنگي را كشيد . وقتي تنها مي شويم ، مسيح به ما آرامش مي دهد زيرا خود تنها شد . در حالي كه همه ما را طرد مي كنند ، مسيح ما را به پيش خود مي خواند ، زيرا خود نيز روي صليب طرد شد . وقتي كوچكترين دردي را مي كشيم ، مي دانيم كه مسيح به خاطر ما روي صليب شديدترين دردها را كشيد . مسيح روي صليب لعنت را بر خود گرفت تا ما ملعون نشويم . مسيح كه طعم گناه را هرگز نچشيده بود ، گناه ما را بر خود گرفت و مانند گناهكاران شديداً مجازات شد تا ما مجازات نشويم .

به شكل صليب توجه كنيد . شخصي كه روي صليب است بين زمين و آسمان آويزان است و دستهايش به دو طرف باز . مسيح آسمان (خدا) را با زمين (انسان) آشتي داد و اين نشان آويزان بودن مسيح روي صليب است . همچنين مسيح انسان را با انسان آشتي داد كه دستهاي باز او اين را مي گويد .

* * *

29. چرا مسيح بعد از رستاخيزش از مردگان ، روي زمين نماند تا همه به او ايمان بياورند ؟

بعضي از دوستان مي گويند كه اگر مسيح مرد و بعد از سه روز دوباره زنده شد ، چرا پيش انسان ها نماند تا همه او را ببينند و به او ايمان بياورند ؟ بايد توجه داشته باشيم كه مسيح همان خداست . پس اگر قرار بود مسيح بعد از رستاخيز ، روي زمين بماند ، ديگر زندگي انسان ها روي زمين مفهومي نداشت و دنيا به آخر مي رسيد و در واقع آن روز ، روز داوري بود و مسيح بايد داوري مي كرد . اما مسيح نيامد تا داوري كند ، بلكه به اين دليل آمد تا به جاي ما مجازات شود . اما

روزي فرا خواهد رسيد كه مسيح با جلال خود مي آيد و داوري مي كند و تا ابدالاباد ،با فرزندان خود خواهد بود و در آن روز ، شيطان و تمام كساني كه پيرو او بودند نابود خواهند شد .
اما مسيح پس از رستاخيز ، به شاگردان گفت كه بايد برود و بعد از او روح القدس مي آيد و در قلبهاي ما قرار خواهد گرفت تا قلب كساني را كه دنبال حقيقت هستند باز كند و به آنها بعضي حقايق را نشان دهد .

* * *

30. اگر كتابمقدس تحريف نشده است ، پس داستان انجيل برنابا چيست؟

بعضي دوستان مي گويند اگر كتابمقدس نمي تواند تحريف شود ، و انجيل برنابا انجيل دروغين است ، پس چگونه خدا اجازه داد اين انجيل نوشته شود ؟ بايد در جواب گفت كه دوستان ، ما مي گوييم خدا از كلام خود محافظت مي كند . اما قرار بر اين نيست كه خدا بر كارهاي شيطان هم نظارت داشته باشد . كتابمقدس كتابي است كه توسط پيامبران و شاگردان مسيح نوشته شد و تا كنون هيچ تغييري در آن داده نشده است . اما انجيل برنابا انجيلي است كه توسط انسان نوشته شده و كلام خدا نمي باشد . پس خدا با آن كاري ندارد . ما خود مي دانيم كه كتابمقدس كلام خداست و غير قابل تغيير . اگر هم بگوييد كه اين كتابمقدس كلام خدا نيست ، پس لطفا بگوييد كدام كتابمقدس كلام خداست ؟
در واقع اين سو تفاهم به اين دليل پيش مي آيد كه ما معني تحريف را نمي دانيم . تحريف يعني دست بردن يا عوض كردن آن كتاب ، نه كتاب جديد نوشتن .

* * *

31. چگونه ثابت مي كنيد كه عيسي مسيح خداوند است ؟

كتابمقدس : يعني كلام خد كه اين ادعا را مي كند كه عيسي مسيح خداوند است . كتابمقدس هرگز دروغ نمي گويد . اگر بگوييم كتابمقدس دروغ گفته است ، پس خدا را دروغگو شمرده ايم . در واقع در اين كتاب ابتدا پيامبران در مورد مسيح اين را مي گويند كه مسيح خداوند است . و در عهد عتيق نيز ، خود مسيح اين ادعا را مي كند كه " من و پدر يكي هستيم " . و سپس شاگردان او (و بخصوص يوحنا) كه او را ديده بودند چنين شهادت مي دهند كه او خداست : " و كلمه جسم گرديد . "
تولد مسيح : چرا مسيح پدر جسماني نداشت ؟ زيرا او تصوير خداي نامرئي بود ، و پسر خدا . پس نبايد از تماس جنسي متولد مي شد . روح خدا در او دميد .
كارهاي مسيح : چه كسي جز خدا مي تواند مرده را زنده كند ، بر عوامل طبيعي حكومت كند (مانند آرام كردن طوفان) ، حتي ديوها هم از او مي ترسيدند و با يك دستور او از انسان ها خارج مي شدند . بدون گفتن كلامي مردم را شفا مي داد (مثل همان زني كه به رداي مسيح دست زد و شفا يافت) ، كوران مادرزاد را شفا مي داد ، و قدرت داشت گناه انسان ها را ببخشد . وقتي مردم او را ستايش و پرستش مي كردند ، جلوي كار آنها را نمي گرفت ، چون او خود خداست .

حرفهاي مسيح : همانطور كه مي گويد " من و پدر يكي هستيم " . همچنين پيشگويي هاي او در مورد مرگ خودش ، زنده شدنش ، و در مورد آينده كه امروزه آن پيشگويي ها را مي بينيم . چه كسي مي تواند حتي در مورد آخرزمان هم پيشگويي كند ؟
مرگ او روي صليب : وقتي مسيح روي صليب مرد ، تاريكي تمام جهان را گرفت كه اين واقعه ثابت شده است كه در يك روز در حدود 2000 سال پيش ، تمام جهان را تاريكي گرفته است . سنگها ترك مي خوردند و زلزله عظيمي در جهان واقع شد . همچنين پرده كنيسه پاره شد . در هنگام مرگ كدام شخص ، اين وقايع اتفاق افتاد ؟
رستاخيز مسيح : چه كسي توانست بعد از مرگ ، خود به خود دوباره زنده شود ؟ مسيح 3 روز در قبر بود و بعد از 3 روز بر مرگ غالب شد و از مردگان زنده شد . حتي كفن او پاره نشد ، بلكه مرتب در گوشه اي گذاشته شد .
كارهاي مسيح بعد از صعودش به آسمان : امروزه بسياري از ايمانداران ، در نام مسيح معجزات زيادي انجام مي دهند . در نام مسيح بيماران را شفا مي دهند ، و حتي مردگان را زنده مي كنند . پطرس رسول در نام مسيح بسياري از مردم را شفا داد . حتي سايه او باعث شفاي بيماران مي شد .
صليب مسيح : وقتي مسيحيان خواستند صليب مسيح را پيدا كنند ، سه صليب را ديدند . براي اينكه بفهمند كداميك از آنها صليب مسيح است ، جسدي را كه مي خواستند دفن كنند ، روي صليب ها گذاشتند . وقتي روي صليب مسيح گذاشتند ، آن شخص زنده شد . حتي صليبي كه مسيح روي آن بود قدرت معجزه كردن داشت . بعد از آن واقعه ، صليب مسيح را به چند قسمت تقسيم كرده و در بين كليساهاي جهان پخش كردند . آن صليب امروزه هم قدرت خود را از دست نداده است . آيا اين نشاني نيست بر الوهيت مسيح ؟
ترس شيطان پرستان از مسيح : مي دانيم كه دشمن شيطان خداست و شيطان هم فقط از خدا وحشت دارد . چرا يكي از نشانه هاي شيطان پرستان صليب برعكس است ؟ آيا اين نشان نمي دهد كه آنها با صليب مسيح دشمني دارند ؟ آيا اين نشان نمي دهد كه آنها از صليب مسيح مي ترسند ؟ آيا اين نشاندهنده دشمني آنها با مسيح نيست ؟ چرا آنها با ديگر پيامبران چنين دشمني اي ندارند ؟ آيا خود شيطان پرستان شاهدي بر الوهيت مسيح نيستند ؟ چرا شيطان پرستان با مسيحيان دشمني دارند ؟
و چرا شيطان از نام عيسي مسيح مي ترسد ؟ امروزه هركس مي تواند در نام عيسي مسيح شيطان را از خود دور كند . اين ها چه نشانه اي مي تواند داشته باشد ؟
آمدن دوباره مسيح : مي دانيم كه در روز آخرت مسيح براي داوري دوباره باز خواهد برگشت . چرا مسيح بايد براي داوري بيايد ؟ چرا خدا براي داوري نمي آيد . در روز آخرت مردم خدا را خواهند ديد ، پس چرا مسيح بايد براي داوري بيايد ؟ ايا اين نيز نشان نمي دهد كه عيسي مسيح خداوند است ؟

* * *

32. وجود تثليث هماهنگي جهان را نقض مي كند .

بعضي دوستان فكر مي كنند كه اگر تثليث وجود داشته باشد ، پس چنين هماهنگي واحدي در جهان چگونه بوجود آمده است ؟ اين تفكر به همان تفكر وجود سه خدا بر مي گردد . در قسمت 12 توضيح دادم كه معني تثليث اين نيست كه سه خدا وجود داشته باشد ، بلكه خداي واحد در سه

شخصيت با خصوصيات يكسان اما وظايف متفاوت . در واقع تثليث نه تنها باعث نقض هماهنگي جهان نمي شود ، بلكه آن را محكم تر مي كند . چگونه ؟
اگر در انسان تفكر كنيد ، مي بينيد كه براي توليد يك مجموعه هماهنگ ، وجود هر سه شخصيت انسان (جسم ، روح و فكر) لازم است . به اين صورت كه " فكر " ، هماهنگي آن مجموعه را ايجاد مي كند ، به اين صورت كه شخص با فكر خود مجموعه هماهنگي را به تصوير مي كشد . سپس " جسم " آن مجموعه را توليد مي كند و " روح " باعث زنده بودن جسم و فكر است . حال اگر تصور كنيم كه انسان فقط جسم بود ، آيا مي توانست مجموعه هماهنگي را طرح ريزي كند ؟ يا اگر انسان فقط فكر بود ، آيا مي توانست آن مجموعه را توليد كند ؟ و يا فقط روح انسان بود .
پس مي بينيم كه وجود تثليث نه تنها باعث مردود شدن هماهنگي جهان نمي شود ، بلكه آن را ثابت مي كند .

* * *

33. خدا شمردن مسيح هيچ فرقي با بت پرستي ندارد .

بعضي دوستان مي گويند كه وقتي ما مي گوييم مسيح خداوند است ، پس يك انسان را مي پرستيم و براي خدا شريك قائل مي شويم ، پس هيچ فرقي با بت پرستان نداريم .
سوالي دارم . اگر بگوييم انسان از سه شخصيت جسم و فكر و روح تشكيل شده است ، آيا براي آن انسان ، شريكي قائل شده ايم ؟ يا منظور ما همان انسان واحد است ؟
و سوال ديگري دارم . اگر ما خدا را همانطور كه " هست " مي پرستيم ، آيا مانند بت پرستان هستيم ؟ كدام درست است ؟ خدايي را آنطور كه خود دوست داريم در تصور داشته باشيم و آن را بپرستيم ، يا خدا را همانطور كه خود معرفي مي كند بپرستيم ؟

سوادا آ.

http://www.hayatdarmasih.blogfa.com/